



بازاندیشی مفاهیم بنیادی تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت به منزله‌ی یک فعالیت انسانی هدف‌مند، مستلزم تفکر نظام‌مند درباره‌ی عمل است. ویژگی عرصه‌ی عمل این است که با مشغله‌های خود، کارگزاران را از پرداختن به مفاهیم بنیادی باز می‌دارد؛ مضامینی که بر انتخاب‌ها و تصمیمات عاملان تأثیر می‌گذارند و کنش‌های عرصه‌ی عمل را رقم می‌زنند. به نظر می‌رسد، در بسیاری از موارد، کنشگران از نحوه‌ی اثرگذاری این مفاهیم آگاهی ندارند؛ زیرا عمدتاً به شیوه‌ی تلویحی بر فرایندهای تفکر اثر می‌گذارند و اقدامات را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

تصمیم‌گیری در مورد عناصر اصلی آموزش و پرورش مانند اهداف، یادگیری، محتوا، روش‌های تدریس و آموزش و شیوه‌های سنجش و ارزشیابی، نیازمند مقدمات مفهومی از قبیل مفهوم ذهن، دانش و رابطه میان ذهن و دانش است. در واقع، این مقدمات مفهومی، پیش فرض‌های نهفته‌ای هستند که در هر گفتمان تربیتی وجود دارند و یکی از رسالت‌های اساسی فلسفه‌ی تعلیم و تربیت، آشکار ساختن این نوع باورهای فلسفی نهفته در گفتمان‌های آموزشی و پرورشی، در رویکردهای گوناگون است.

از این رو، در این نوشتار درباره‌ی هشت مفهوم اساسی سخن خواهیم گفت. در آغاز، تلقی خود از ذهن را آشکار می‌سازیم؛ مفهومی که نظام‌های تربیتی آن را نشان داده و برای آن نقشه‌ها کشیده‌اند؛ سپس درباره‌ی مفهوم دانش به بحث خواهیم پرداخت؛ مفهومی که جهان معاصر (جامعه‌ی دانایی محور) به آن نام گرفته است. سومین دست مایه‌ی تأمل، نسبت میان ذهن و دانش است که ما را ناگزیر وارد عرصه‌ی تعلیم و تربیت می‌سازد. زیرا غالباً، کوشش معلمان در راستای ایجاد نوعی رابطه میان این دو مفهوم است. پس از روشن ساختن انگاره‌های خود درباره‌ی مفاهیم پیش گفته، پیامد آن‌ها را در مفهوم‌پردازی مؤلفه‌های تربیتی بررسی خواهیم کرد. بدین ترتیب، در شماره‌های بعدی، مفاهیم هدف،

فرایند یاددهی-یادگیری، تدریس، محتوا و ارزشیابی بحث و بررسی خواهند شد. مسئله‌ای که در خصوص مؤلفه‌های تربیتی مذکور با آن‌ها مواجه هستیم، این است که این مفاهیم وابسته به فهم و تلقی ما از مفاهیم سه‌گانه‌ی اولیه- یعنی ذهن، دانش و نسبت میان آن‌ها است.

هدف از این نوشتار، روشن ساختن مبنایی است که ما معلمان برای اتخاذ تصمیمات تربیتی به آن مفاهیم رجوع می‌کنیم. اما این ارجاع الزاماً آگاهانه نیست و یا حتی ممکن است تصویر روشنی از این مفاهیم در ذهن ما وجود نداشته باشد. در هر حال، غالباً انبوهی از مسائل خرد که در کلاس درس با آن‌ها مواجه هستیم، مانع از تأمل درباره‌ی مفاهیم اساسی می‌شود.

و در شکل‌گیری رخدادهای آن
مداخله می‌کند.
اگرچه به نظر می‌رسد
متولیان تغییر نظام‌های تربیتی
در طراحی نظام‌های نو، آگاهانه یا
ناآگاهانه، مجموعه‌ای از مفروضات
فلسفی رامبنای طرح خود قرار می‌دهند،
اما نسبت فلسفه‌ها و رهنامه‌های تربیتی
با جریان یاددهی-یادگیری در کلاس
درس، با میانجیگری بسیاری از عوامل
دیگر ایجاد می‌شود و تصور این که
روزگاری تمامی کلاس‌های درس
بازنمایی کننده‌ی آن فلسفه‌ی واحد
باشد، بعید به نظر می‌رسد.

بنابراین، شاید راهکار عملی
برای تحقق تعلیم و تربیت نظام یافته،
اندیشه‌ورزی معلمان و تلاش در جهت
تصریح، نقادی و بازسازی انگاره‌های
شخصی آنان درباره‌ی مفاهیم بنیادی
تعلیم و تربیت باشد. باین کار، فرصت
تأمل و نقادی برای فرد فرد کنشگران
عرصه‌ی تعلیم و تربیت فراهم می‌شود
و به تبع آن تصمیم‌گیری درباره‌ی
نحوه‌ی عمل، سازوکاری منطقی و
عقلانی پیدا می‌کند. در صورت تحقق
چنین فضایی، می‌توان انتظار داشت
که سازمان اندیشه‌ی تربیتی، بر جریان
عمل تأثیر گذارد و اقدامات تربیتی
را بر اندیشه‌های عقلانی، منطقی و
منسجم مبتنی سازد. در شماره‌ی آینده،
درباره‌ی مفهوم ذهن و نحوه‌ی عملکرد
آن بحث خواهیم کرد.

فرصتی برای
معلمان ایجاد
خواهد کرد
تا به بازاندیشی
درباره‌ی مفاهیم
اساسی خود
بپردازند. حاصل
چنین گفت‌وگوی
فکورانه‌ای می‌تواند مجالی برای
بازسازی فلسفه‌ی شخصی معلمان
باشد. نگارنده بر این نکته باور دارد
که نظام‌ها و فلسفه‌های تجویزی که در
سطوح متمرکز تدوین می‌شوند، قادر
به ایجاد تحول در نظام کلاس درس
نخواهند بود. سازمان کلاس درس
توسط کنشگری رقم می‌خورد که با
تمامی باورها و دانش خویش به طور
مستمر در موقعیت عمل حضور دارد

البته در این
جا هدف، آموزش
مبانی نظری و فلسفی به معلمان
نیست. اگرچه این مباحث در جای
خود ارزشمندند، اما با شیوه‌ی رایج،
اندیشه‌ورزی وارد کلاس‌های ما
نمی‌شود. ایده‌ی اساسی گفتار حاضر
این است که هر معلمی فلسفه‌ای
شخصی دارد که بازتاب آن را می‌توان
در رخدادهای کلاس درس مشاهده
کرد؛ اما آن فلسفه ممکن است فاقد
انسجام منطقی باشد و نقادی نشده
باشد. از این رو، در هر شماره به یکی
از مفاهیم بنیادین تعلیم و تربیت بپردازد،